



www.rouzGar.com

## اشاره

پرویز شهریاری

زبان فارسی نیاز به مراقبت دارد، به ویژه در بیرون از ایران. نمی‌توان ایرانی بود و خود را ایرانی دانست و در اندیشه‌ی زبان فارسی نبود. به ویژه آن‌ها که با قلم سروکار دارند، باید بیش از دیگران با وظیفه‌ی ملی خود، در پاسداری زبان فارسی آشنا باشند. و این، کار بزرگان ادب است که بدون خستگی و به طور مستمر تازه‌کاران را راهنمایی کنند. صاحبان نشریه‌ها و کتاب‌هایی که به زبان فارسی منتشر می‌شوند، باید به طور جدی مراقب نوشته‌های خود باشند؛ این‌ها می‌توانند و باید در پالودن و گسترش زبان فارسی در بین ایرانیان و علاقه‌مندان، نقشی جدی داشته باشند. بهترین، سالم‌ترین و در ضمن، مؤثرترین کار در خارج از کشور، کار فرهنگی و هنری است و به نظر من، آن‌ها که تنها به تلاش‌های سیاسی و اجتماعی توجه دارند و فرهنگ و زبان کشور خود را از یاد برده‌اند، در عین این‌که وظیفه‌ی بنیادی خود را در بیرون از کشور از یاد برده‌اند، حتا نمی‌توانند در زمینه‌ی اعتقادات خود هم، موفقیتی به دست آورند. مطمئن باشید، کسی که با یک غیر ایرانی ازدواج کرده‌است و در کانون خانوادگی خود، جز با زبان بیگانه صحبت نمی‌کند و فرزندان‌اش با فرهنگ ایرانی آشنایی ندارند، در کار سیاسی و اجتماعی خود هم، نمی‌تواند توفیقی چشم‌گیر به دست آورد؛ کار اصلی در کشورهای بیگانه کار فرهنگی است که بخش اصلی و عمده‌ی آن را، پاسداری از زبان فارسی تشکیل می‌دهد.

البته، من در این زمینه، ویژه کار نیستم و تنها از آشنفگی موجود در زبان فارسی، به ویژه در میان ایرانیان خارج از کشور، رنج می‌برم و طبیعی است آن‌چه در این جا می‌آورم به جز این‌که کامل نیست، بر پایه‌ی تجربه‌ی است که از یک عمر قلم زدن و کتاب خواندن به دست آوردم.

روشن است که به‌ویژه در واژه‌های علمی، با همه‌ی توانایی‌های زبان فارسی، به سختی می‌توان هم‌ارز فارسی هر واژه‌ی را برای آن پیدا کرد، ولی در این باره هم باید مفهوم‌ها را از نام‌ها جدا کرد. وقتی با یک مفهوم سروکار داشته

باشیم، بی تردید می‌توان هم‌ارز فارسی آن را یافت. «اتم»، «تلویزیون» و «تلفن» نام‌های عام‌اند و به‌کاربردن آن‌ها چندان دشواری ایجاد نمی‌کند، ولی برای نمونه، واژه‌ی «تکنیک»، یک مفهوم است و به نظر من به‌کاربردن آن مجاز نیست، شاید نتوان یک واژه‌ی مشخص پیدا کرد که همه‌جا هم‌ارز «تکنیک» باشد، لزومی هم ندارد، تنها به دنبال یک هم‌ارز باشیم: در جمله‌ی «تکنیک کار من این است که...»، «تکنیک» به معنای «روش»، «شیوه» و «راه و رسم» است: «روش کار من این است که...»، ولی در جمله‌ی «برای پیشرفت کشور، باید به سوی تکنیک روی آورد»، «تکنیک» به معنای «صنعت» است و می‌توان گفت: «برای پیشرفت کشور، باید به سوی دانش و صنعت روی آورد».

در همین جا باید به نکته‌ی دیگری هم اشاره کرد که به «پیش‌وند» و «پس‌وند» مربوط می‌شود. «یون» مفهومی مربوط به شیمی است و در بیش‌تر زبان‌ها، آن را به‌کار می‌برند. در زبان فارسی هم می‌توان از آن استفاده کرد، ولی «یونیزاسیون» (فرانسوی) یا «یونیزیشن» (انگلیسی)، دیگر مجاز نیست. می‌بینیم در این دو زبان هم، واژه‌ی «یون» مشترک است، ولی هر زبان «پس‌وند» ویژه‌ی خود را به کار برده است. از دشواری‌های زبان فارسی و یا بهتر بگوییم از دشواری‌هایی که برخی ادب‌شناسان از زبان‌های کهن ایجاد کرده‌اند، محدود بودن تعداد فعل‌ها است، به‌نحوی که بیش‌تر فعل‌ها را باید به یاری «کردن»، «شدن»، «نمودن» و غیر آن درست کرد، ولی اگر بنا به ضرورتی که در شعر پیدا شده است یا به هر دلیل دیگری، فعل‌های «رقصیدن»، «طلییدن» و بسیاری دیگر، درست شده است (البته، ادب‌شناسان سستی، آن‌ها را فعل‌های ساختگی یا مجعول می‌نامند) و امروز همه‌ی فارسی‌زبانان آن‌ها را به‌کار می‌برند. چرا به دلیل ضرورت دانش، مُجاز نباشیم از واژه‌ی «یون»، فعل «یونیدن» را به معنای یونی شدن، بسازیم که، در آن صورت، از به کار بردن واژه‌های نامأنوس «یونیزاسیون» یا «یونیزه‌شدن» آزاد می‌شویم و واژه‌ی زیبای «یونش» را در اختیار داشته باشیم.

□

به عقیده‌ی من، زبان فارسی، بعد از ده‌ها سده، هنوز جمع عربی را نپذیرفته است. به همین دلیل، اغلب در گفت‌وشنودها و حتا در نوشته‌ها و خبرها، به واژه‌هایی مانند «عملیات‌ها»، «اهداف‌ها»، «دهات‌ها»، «امورات‌ها»، «اشعه‌ها» و... برخورد می‌کنیم. مردم عادی فارسی‌زبان، تنها «ها» و «ان» را نشانه‌ی جمع می‌شناسند و گونه‌های مختلف جمع عربی را قبول ندارند.

چه ضرورتی دارد، جمع عربی را به کار ببریم؟ اگر به جای واژه‌های «اعداد»، «صفحات»، «دوایر»، «اهداف» و «اشعه» بگوییم، «عددها»، «صفحه‌ها»، «دایره‌ها»، «هدف‌ها» و «شعاع‌ها» (و بهتر از آن پرتوها)، چه مشکلی پیش می‌آید؟ اگر لازم است از واژه‌ی استفاده کنیم که ریشه‌ی عربی دارد، زیباتر و قابل فهم‌تر آن است که برای جمع بستن، نشانه‌های جمع فارسی را به کار ببریم. بدتر از همه آن است که واژه‌ی فارسی را به جمع عربی درآوریم. برای نمونه، از واژه‌ی فارسی «دستور»، واژه‌ی نادرست و ناخوشایند «دساتیر» را بسازیم و یا جمع واژه‌های فارسی «دُور»، «رسم» و «زمان» را، به صورت «ادوار»، «رسوم» و «ازمنه» به کار ببریم.

□

یکی از ویژگی‌های زبان فارسی، شیوه‌ی نوشتن آن است. الفبای فارسی (یا در واقع، الفبای عربی) چنان است که بسیاری از واژه‌های مرکب را می‌توان «سرهم» نوشت. خط تزئینی و خوش‌نویسی هم، که در واقع ریشه‌ی در دوران فتودالی دارد، به این دشواری یاری رسانده است.

به اعتقاد من، برای درک واژه‌هایی که مفهومی مرکب را به وجود آورده‌اند، برای ساده‌تر خواندن، باید تا جایی که ممکن است، واژه‌ها را از هم جدا کرد. وقتی می‌نویسید «گفتگو»، منظورتان «گفت‌وگو» است، درحالی که شما نوشته‌اید، «گفت‌گو». به همین ترتیب، نمی‌توان به جای «جست‌وجو»، «جستجو» نوشت. در برخی حالت‌ها، وضع کم‌وبیش روشن است؛ باید «می» را جدا کرد: «می‌خواهم»، «می‌رویم»، «می‌باید»، ... حرف «ب» را به جز در حالتی از فعل‌ها (که باید چسبیده باشد)، جدا می‌نویسیم: «به‌خاطر»، «به‌جز»، «به‌مناسبت» و برای فعل‌ها، «بشنویم»، «بینیم»، «برویم»، ... ولی درباره‌ی واژه‌های مرکب، آشفتگی وجود دارد. همین امروز در مقاله‌ی به واژه‌ی «خشمگن شده بود»، برخوردیم (خشمگین شده بود) و ملاحظه می‌فرمایید «سرهم‌نویسی» تا چه اندازه کار خواندن را، دست‌کم برای آدم‌های عادی مانند من، دشوار می‌کند.

□

به این جمله که از متن یک داستان (در یک نشریه‌ی فارسی‌زبان چاپ خارج) برداشته‌ام، توجه بفرمایید:

«به بازار رفته، بارانی خرید»

از این جمله، چه چیزی می‌توان فهمید؟ شاید منظور، یکی از این جمله‌ها است:

«به بازار رفت و برای خود بارانی خرید»

«به بازار رفته بود تا برای خود بارانی بخرد»

«به بازار رفته است تا برای خود بارانی بخرد»

من نمی‌دانم، ولی جمله‌ی نویسنده‌ی داستان، بی‌معنی و درضمن گوش‌آزار است.

به عقیده‌ی من، می‌توان به طور کلی از فعل «دم‌بریده»، مانند «رفته»، «شده»، «آمده» و ... صرف‌نظر کرد و اگر

اصراری در به کار بردن آن‌ها باشد، تنها در حالت‌هایی مجاز است که بخش دوم فعل گم نشده باشد:

«او خشمگین شده، دشنام داده بود»

این جمله نادرست نیست و در واقع از تکرار «بود» جلوگیری شده است: «او خشمگین شده بود و دشنام داده

بود».

این چند جمله را که همه نادرست‌اند، از یک کتاب ترجمه برداشته‌ام؛ جمله‌ی درست را بعد از آن داخل کروشه

نوشته‌ام:

«مردها ایستاده، کلاه‌هاشان را در دست داشتند» [مردها ایستاده بودند و کلاه در دست داشتند].

«روی شانه انداخته، وارد حیاط شدند» [روی شانه انداخت و وارد حیاط شد].

«می‌خواهم به پای تخت رفته، از او شکایت کنم» [به پای تخت می‌روم و از او شکایت می‌کنم].

□

در این جا، روی من به خانواده‌های ایرانی است؛ به آن‌ها که نام فرزندان خود را «جان»، «ورا»، «پی‌یر»، «آی‌دا» می‌گذارند، کاری ندارم، چراکه با نام‌های ایرانی آشنا نیستند و یا در تلاش برای قطع رابطه‌ی خود با فرهنگ ایرانی‌اند. روی من به خانواده‌هایی است که برای فرزندان خود به دنبال نام‌های ایرانی‌اند و نام‌هایی چون اسکندر، تیمور، هلاکو، تموچین، چنگیز و افراسیاب را برمی‌گزینند. این نام‌ها و بسیاری نام‌های دیگر، به‌جز این‌که ایرانی نیستند، ویران‌کننده‌ی فرهنگ و سرزمین ایران و مروج جنگ و ویرانی و آدم‌کشی بوده‌اند. نام‌هایی مانند افلاتون و ارستو هم یونانی‌اند نه ایرانی، ولی دست‌کم یادآور دانش و حکمت‌اند و کسانی را به یاد می‌آورند که خرد و منطق را بر شمشیر ترجیح می‌داده‌اند.

در انتخاب نام فرزندان خود، بیش از این حساس باشیم. در زبان فارسی به اندازه‌ی نام‌های زیبا وجود دارد که می‌تواند ما را از نام‌های دشمنان ایران و بیگانه‌بی‌نیاز کند. نه تنها شناسنامه و گذرنامه‌ی فرزندان ما، که نام آن‌ها هم باید ایرانی باشد.

□

خود را در مقامی نمی‌بینم که با بزرگان شعر و ادب سخن بگویم. کتاب شعر و ادب و داستان‌های ایرانی، و تکه‌های ادبی نویسندگان ما، همیشه جزو کتاب‌های بالینی من بوده‌اند. گرچه در بین آن‌ها نیستم، ولی با آفریده‌های آن‌ها آشنا هستم و پیش آمده‌است که یک شعر زیبا را، بارها و بارها خوانده‌ام. با این همه، به عنوان کسی که شعر و داستان را دوست دارد و برای شاعر و داستان‌نویس خوب، ارزش والایی قایل است، به خودم حق می‌دهم به نکته‌ی اشاره کنم. اگر از اخوان ثالث و شفیعی کدکنی و برخی دیگر بگذرم، کم‌تر شاعری را سراغ دارم که در تمثیل‌ها و نمونه‌سازی‌های خود، به سنت‌های خوب ایرانی توجه کرده باشد. مگر خردمندی فرانک، مادر فریدون، فداکاری و پاک‌بازی آرش، قهرمانی کاوه، دانایی و درست‌اندیشی مزدک، دلیری و عدالت‌طلبی بابک خرم‌دین و از همه بالاتر، عظمت زرتشت و بسیاری از نام‌های استوره‌ی و تاریخی زن و مرد ایرانی، نمی‌تواند پشتوانه‌ی گران‌قدری برای تحلیل درونی و شاعرانه باشد که به سراغ نام‌های استوره‌ی و تاریخی ملت‌های دیگر، و گاه دشمنان خود، می‌رویم؟ اندیشیدن و سخن گفتن به زبان سنت‌های خود و توجه به تاریخ و فرهنگ گذشته‌ی خود، به هیچ روی به معنای تحقیر ملت‌های دیگر نیست، بلکه تنها به معنای آشنا بودن و ارج گذاشتن به فرهنگ و سنت‌های خوب مردمی است که در میان آن‌ها پرورش یافته‌ایم، به آن‌ها مدیون‌ایم تا امیدها و آرزوهای‌شان را با تمثیل‌هایی که برای‌شان آشنا است و با فرهنگ‌شان سازگار است، بیان کنیم.

---

پی‌نوشت

\* چاپ‌شده در *چیستا*، سال بیست‌ودوم، شماره‌ی ۲ و ۳، آبان و آذر ۸۳.